

دارن این، سه جهاز دیگر به نظر آمده بر خوشیها افزود. بعد زمانی معلوم شد که سه جهاز تجارت کمپنی که از چین به کلکته می آمدند به جهاز «فرانس» بر خورده به ناچار جنگ انداختند. یکی از آنها گرفتار شد و بقیه گریختند خود را بدین مکان رسانیدند. در همان ایام شبی به یکی از جهازات کمپنی که محموله [انواع] مال بنگاله و عازم طرفی برای تجارت بود، آتش گرفته موجب تماشای دلنگان جهازات گردید. عمده [آن جهاز بعضی بر کشتیها و اکثر] خود را به آب زده اکثر متفرق شدند.

جهاز نیم غرق شده در جای خود ماند. کپتان جهاز ما که عازم ملک خود [بود] و عزم لنگر درانای راه و خوف بازخواست [از گماشتگان] کمپنی نداشت، چند روزی پی هم [با کشتیهای نبرد خود] بر آن جهاز می رفت، و از پارچه های نیم سوخته در آب چپیده چند کشتی پر کرده بر جهاز خود می آورد، و ذخیره می کرد. آخرش بر سر این عمل چنانچه آید گرفتار و به پاداش کردار رسید. [هر چند مردم از آن عمل - که آخر موجب گرفتاری او در «کیپ» گردید - منع می کردند ممنوع نشد]. در یکی از آن روزها چند جهاز از دهته «خور» نمودار شدند که بر یکی از آنها نشان «فرانس» در زیر و انگلش» در بالا بود. یقین شد که جهاز «فرانس» است که دستگیر کرده می آرند. اما آخر به وضوح پیوست که «فرانس» اسیران جهازات منهو به^۱ را بر جهاز مسقطی که با آنها حلیف اند^۲، بدین وضع نشانیده، فرستاده اند و باقی مراکب «پیلوتی» اند. سلخ ماه رمضان المبارک به تحقیق پیوست که جهاز جنگی از مدرس رسیده، بعد جنگ، جهاز «فرانس» را گرفته است. مقارن خبر، «کوک»، کپتان جهاز از این طرف، که زخم هایل برداشته بود رسیده، به کلکته رفت، و در دو سه روز، هم بدان زخم در گذشت.

سیوم شهر سوال المکرم جهاز جنگی مسطور که «سیبل»^۳ نام داشت به جهت شکست و بست زخمهای خود به عزم «کهجری»، نزدیک ما رسیده لنگر انداخت. و جهاز فرانس که هر سه «مستول»^۴ او افتاده طاقت حرکت از خود نداشت، به ریسمانها بسته به همراه خود آورده بود، جهاز «فرانس» بسیار کلا تراز «سیبل» بود، و پانصد نفر جنگی در آن بود، و این طرف نیمه آن عمل و استعداد داشت، با وجود این این طرف زیاده از بیست و پنج نفر کشته و زخمی نشده بودند، از فرانس دو صد کس معه کپتان، قاتل و مجروح گردید. چهارم ماه، پانزده «سلف» از کلکته معه «سلجران»^۵ رسیده اسیران فرانس را به کلکته بردند، و جهاز هم به تعلیق ریسمان به همراه آنها و تماشایی برای نظارگیان، بلکه عبرتی برای تماشا تیان بود.

چهارشنبه ۷ [هفتم] شوال حکم آزادی به جهازات منتظر رسیده، حرکت به پیش اتفاق افتاد. پنجشنبه ۸ [هشتم] شوال پیلوت جهاز را به آب زرف [سیاه رنگ]، که انگلش آن را «بی بنگال»^۱ نامند و آغاز شعبه بحر هند است، رسانیده رخصت شد.

یکشنبه یازدهم یا یک دور و پس و پیش آن، تحویل آفتاب عالمتاب به برج حمل واقع - آمد و هوا بسیار گرم شد. روز جمعه بیست و سیوم که هوای مراد^۲ در نهایت خوبی بود، جهاز که جنوب رویه می رفت، به طرف مشرق مایل گردید، و اسباب توقف دو هفته از سرنو مهیا شد. وجه آن چنین به وضوح پیوست که آب ذخیره در آن چند روز توقف به خرج آمده، می خواهند که یکی از جزایر «ملاکه» را گرفته، آب بردارند. این جزایر موسوم به جزایر «نکوبار»^۳ و خرد و کلان هفده اند. کار «نکوبار» را که به حسب ما یحتاج جهازی معمور تر از دیگران است، نتوانستند گرفت. بعد از آن قصد دیگری کردند، از او هم رد شده، منتهای دومین و متصل سیومین ثلث شب گذشته لنگر کردند.

ذکر اعجوبه

از جمله اموری که نومشکشف شده این است: وقتی که این جزایر مرئی گردید، خواستم که از دور بین بهتر بینم، از پیش نظر غایب شده تعجب کردم. دانایی این را ظاهر کرد که این جزیره هنوز در پستی است، و ارتفاع کروی آب، حایل میان او و نظراست، و آنچه به نظر می آید عکس اوست که در آب افتاده، و چون در دور بین شرط است که جسم شیئی محاذی آینه دور بین افتند تا در او پرتو انداز شود، بنا بر این از دور بین دیده نمی شود؛ و به جهت دلیل سخن خود، انگشتی در کاسه چینی انداخته، آن قدر دور برد که انگشتی از نظر من غایب گردید، پس آب در آن انداخته، به مجرد آب انداختن عکس انگشتی در آب افتاده به نظر آمدن گرفت. از ملاحظه آن امر آن قدر وهم غالب شد که گمان کردم انگشتی بالای آب آمده ایستاده بی خواست نزدیک رفته دیدم که انگشتی در ته آب است.

بها ن جزایر ملاکه

بالحمله این جزیره را که کنار آن لنگر کردیم «تریسه»^۴ گویند. دایره آن تخمیناً بیست و یک «گروه»^۵ است، و دوی ده اگر متصل آن را «چوری»^۶ گویم پمپو که خوانند. مردم هر سه جزیره بر جهاز آمد و رفت می کردند،

۱) (Bay of Bengal) (خلیج بنگال). ۲) باد مساعد. ۳) Nicobar، مجمع الجزایر دری در خلیج بنگال. ۴) Terrena (۵) گروه، واحد مسافت برابر نیم فرسخ. ۶) Chowry

۱) منهو به، غارت شده. ۲) حلیف، هم پیمان. ۳) Sibylie ۴) مراد دکل است. ۵) سلجران (جمع Soldier، سرباز).

دیگران نیز که همیشه از ضرب و شتم بیجای کیشان و معلمان نادان در تصدیع بودند، اراده فرار کرده، انتظار شب می کشیدند. از این سانحه قطع امید از وصول به مقصد گشت، بلکه گمان فقدان حرکت مطلقاً بهم رسید. در این اثنا مردم جزیره به جهاز آمده، بر این حادثه مطلع شدند، و به جهت رفع بدنامی خود تقبل نمودند که فراریان را گرفته بسپارند. کیشان هم در این حالت یأس، وعده چند «دستیچه»^۱ پارچه منهد به از جهاز سوخته کمی، بدانها نمود. بنابراین آن جماعت به عقب فراریان در حرکت آمده، چون بر آن کوستان تمام اطلاع داشتند، هنوز از شب آن قصد نگذاشته بود که فراریان مذکور را بر جهاز آورده سپردند. کیشان بیسرو، با وجود آن همه خدمت، نرد دغا ساخت، و در ایفای وعده «دستیچه»^۲ اها عذر شب خواسته بر صبح مقرر کرد.

روزی دیگر که غرقه ذیقعه^۳ الحرام سنه [۱۲۳] بکھزار و دوصد و سیزده بود، قبل از وصول آن جماعت، لنگر برداشت و راست به سمت جنوب روانه شد. از نزدیک دو جزیره دیگر از آنها گذشتیم، و دو از دور مرئی بود.

روزی یکشنبه سیوم [ذیقعه] از محاذات آفتاب، در درجه هفتم شمالی خط استوا گذشتیم. هوا بسیار گرم و تا دو هفته اکثر اوقات بارانهای شدید می شد، و باد آن قدر کم بود که جهاز در این مدت زیاده از پنج شش «گروه» راه نرفت. گویند چند درجه این طرف و آن طرف خط استوا همیشه هوا کم است، و هر جهاز را در این مقام، ثانی سیر رومی دهد، چه تاب آفتاب بالخاصه^۴ فاقد هواست.

بیان حال جدی، یعنی ستاره قطب^۵

سه شنبه [۱۲] دو از هم [ذیقعه] قریب به خط استوا بودیم، و شب آن هوا بسیار صاف بود، ملاحظه اوضاع ستاره جدی تا نصف شب کرده شد. بنات النعش و فرقدین به طرف بالای جدی بار تقاعی که خود جدی از کلکته به نظر می آمد، ملحوظ می شد [ند] و جدی در کدورت های افق مخفی بود [و] معلوم شد که چون افق دریا هیچگاه صاف نمی شود، جدی از چهارم درجه شمالی استوا از ژوریت می افتد، و تا وقتی که آن طرف «کیب» دیگر باره از استوا عبور نشود، و به درجه پنجم شمالی نرسد مرئی نمی گردد.

جمعه [۱۵] پانزدهم [ذیقعه] از خط استوا، در درجه صدم طولی از لندن، عبور کردیم. در این چند منزل انواع پرندگان به نظر آمدند. بعضی مشابه «بوتیمار» با دم باریک و درازتر،

(۱) ظاهراً مقدود دست به به است. نستخجایی؛ ساجه. (۲) نستخجایی؛ بالخاصه.
(۳) نستخجایی؛ ذکر اختای جدی، یعنی ستاره قطب، از مدنظر.

و نارجیل و اناناس بسیار لطیف و چند قسم کیله اولیومی جنس اعلی، آبدار و خوش ذائقه، و غازو مرغ قره و بان^۲ و بسیاری^۳ را به جهت معامله آورده به جنس پارچه و غیره بدل می کردند. قسمی از تنباکوی پیچیده که عوام اناناس بنگاله مثل چوبخ^۴ می کشند، و «چورت» نامند، و آلات آهن، مثل شمشیر و جاقو و استره در نزد ایشان بسیار عزیز الوجود است، در عرض آنها اشیای [مذکوره] بسیار دهند و به بهای زر قبیل، زیرا که زر در ملک ایشان مصرفی ندارد، مگر اینکه به جاهای دور دست بر نرد و در تبدیل آن خرج کنند.

و نور نارجیل در این جزایر آن قدر است که به عوض یک «چورت» که بیست عدلیک «طوس» در بنگاله قیمت دارد، ده نارجیل بسیار بزرگ تازه نازک مغز می دادند. حال فصول این جزایر چون آبادیهای تحت استواست. دو ربیع و دو خریف می شود. در این ایام که آفتاب مایل به شمال استوا بود، مقدمه «برشکال»^۵ اینجا بوده، همواره باران تقاطر داشت. صورت اهل این جزایر به مردم «پیگو» و «چین» ماناست. همه گندم رنگ، کوسج، دراز قد، قوی خالفت، جسم و کثیر. النساء می باشند. و غیر از لنگو ته^۶ باریکی، رخت ندارند. با وجود ضخامت بدن، اعضای تناسل ایشان بسیار کوچک می شود. چون به جهت شکار در آبادیهای ایشان عبور افتاده دختر و پسر [ان] شیرین شمایل حسین بسیار به نظر آمد. خانه های ایشان همه گاهی مدور، چنانچه برای ذخیره غله می سازند، می باشد. و خانه بزرگان دوسه طبقه که سقف هر طبقه از چوب بانس است، معمول بود. در طبقه زیرین خانه مرغ و غاز و گوسفند سازند، و در طبقه وسط مردانه، و طبقه سوم زنانه است. ملهب ایشان اسلام است، و زنان ایشان در پرده حجاب مخفی می مانند، و با بیگانه هرگز تکلم نکنند. کشتیهای خرد به وضع «نیسوی»^۷ بنگاله، بسیار خوش ساخت، و دوسه جهاز به وضع فرنگ در آن جزایر مشهود شد. و از ملاحظه خوبی هوا و فضا و انهار و اوضاع زندگی و آزادی آن مردم، دل بی اختیار به سکونت آن سرزمین می کشید.

پنجشنبه بیست ونهم، آب وافر که به خرج سه و نیم ماه کفایت کند، ذخیره گشته و جهاز از نو آکه پر شده، کپتان در شرف حرکت بود که حادثه ای عجیب روداد، و آن اینکه شانزده نفر «خلاصی»^۸ معتبر که حرکات جهاز از آنها بودگر ریخته، پناه به پیشه و چنگل آن جزایر بردند، و

(۱) کیله، زارا کت. (۲) بان، برگی است معروف در هند که باغول و کات و نوره خوردند و تمام سال سبز ماند چون آن را در برگی دیگر برسم مهور پیچند بیره (بروزن خیره) خوانند. (آندراج).
(۳) بسیاری به کسر اول، بهندی قول باشد و آن چیزی است شبیه فندق و در هندوستان با برگی که آن را «بان» گویند، خوردند. (آندراج). (۴) چوبخ.
(۵) برشکال (برشکال، لفظ مندی)، فصل باران، موسم بادش (آندراج).
(۶) لنگوه، لفظ هندی لنگی کوچک که فترا و درویشان در میان بنده و ویدان ستر صورت کنند. (آندراج).
(۷) Wherry (نوعی کرمی بادوی مسافرن). (۸) کلگران یا ملوانان کشتی.